

سیمای وطن در آینه‌ی شعر پارسی



• محمدرضا اجلالی

چکیده

مفهوم وطن از بنیادی‌ترین مفاهیم فرهنگی و هویتی در تاریخ اندیشه ایرانی است که در دوره‌های مختلف تاریخی، متناسب با شرایط اجتماعی، سیاسی و فکری، معانی و کارکردهای متفاوتی یافته است. ادبیات فارسی به عنوان آیینۀ بازتاب‌دهنده تحولات فکری و عاطفی جامعه ایرانی، عرصه‌ای مناسب برای بررسی این دگرگونی‌ها به شمار می‌رود. پژوهش حاضر با تکیه بر آثار برجسته ادب فارسی، به بررسی سیر تحول مفهوم وطن در شعر فارسی از آغاز شکل‌گیری ادبیات کلاسیک تا عصر مشروطه می‌پردازد. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که مفهوم وطن در شعر فارسی دارای معنایی ثابت و یکسان نبوده و در بستر تحولات تاریخی، صورتهای گوناگونی یافته است. در متون حماسی، به‌ویژه شاهنامه فردوسی، وطن عمدتاً با هویت قومی، سرزمین ایران و پیوندهای تاریخی و نژادی ایرانیان تعریف می‌شود. با گسترش فرهنگ اسلامی، مفهوم وطن اسلامی و فراملی جایگاه برجسته‌ای می‌یابد و تعلق به جامعه مسلمانان در بسیاری از آثار ادبی بازتاب پیدا می‌کند. در ادامه، عارفان و صوفیان با تفسیر معنوی مفهوم وطن، آن را به موطن اصلی روح و عالم قدس پیوند می‌زنند. در کنار این نگرش‌ها، وطن در معنای اقلیمی و زادبومی نیز در آثار شاعرانی چون سعدی و حافظ جلوه‌ای گسترده می‌یابد. سرانجام در عصر مشروطه، تحت تأثیر اندیشه‌های جدید سیاسی و اجتماعی، مفهوم وطن به معنای ملی و مدرن آن برجسته می‌شود و به یکی از مهم‌ترین مضامین شعر فارسی تبدیل می‌گردد. نتایج این پژوهش نشان می‌دهد که تحول مفهوم وطن در ادبیات فارسی بازتابی از دگرگونی‌های هویتی جامعه ایرانی در دوره‌های مختلف تاریخی است.

واژگان کلیدی :

وطن، شعر فارسی، هویت ایرانی، ادبیات مشروطه، وطن‌دوستی.

مسئله وطن یکی از موضوعات مهم عاطفی و فکری جوامع انسانی به شمار می‌رود و در روزگار ما نیز بخش قابل توجهی از تأملات فرهنگی، اجتماعی و سیاسی را به خود اختصاص داده است. گروهی با شور و دل‌بستگی فراوان از وطن سخن می‌گویند و آن را کانون هویت و تعلق انسانی می‌دانند؛ در مقابل، برخی دیگر بر این باورند که وطن حقیقتی مستقل ندارد و انسان به تمامی جهان تعلق دارد. از این منظر، سراسر زمین می‌تواند وطن آدمی تلقی شود. با این همه، آنچه تردیدی در آن نیست، دگرگونی مفهوم وطن در بستر زمان و در میان فرهنگ‌های مختلف است. برداشت انسان‌ها از وطن در جوامع گوناگون یکسان نبوده و حتی در یک جامعه نیز متناسب با شرایط تاریخی، ساختارهای سیاسی، مناسبات اقتصادی و سازمان اجتماعی، معنا و کارکرد آن تغییر یافته است. هدف این جستار، بررسی برداشت‌های متفاوتی است که از مفهوم وطن در ذهن و زبان شاعران ایرانی شکل گرفته و در دوره‌های مختلف تاریخی دچار تحول شده است. این مفهوم در برخی ادوار حضوری آشکار و پررنگ داشته و در برخی دیگر با شدتی کمتر ظاهر شده است. همچنین گاه از حدود یک مفهوم صرفاً جغرافیایی فراتر رفته و به قلمروهای معنوی و عرفانی راه یافته است.

پیش از ورود به بحث اصلی، باید یادآور شد که مفهوم جدید وطن و ملیت، به معنایی که امروزه در علوم سیاسی و اجتماعی مطرح است، پیشینه‌ای چندان کهن ندارد. این تلقی نوین از غرب به دیگر مناطق جهان راه یافته و حتی در خود اروپا نیز سابقه آن چندان طولانی نیست.^[۱] شکل‌گیری تدریجی این اندیشه را معمولاً از قرن هفدهم و به‌ویژه قرن هجدهم به بعد دنبال می‌کنند. مفهوم قومیت و وطن در معنای نظری و فلسفی آن، موضوعی است که در چند قرن اخیر به یکی از مسائل مهم اندیشه اروپایی تبدیل شده است. در این زمینه، متفکران علوم اجتماعی و سیاسی درباره عناصر تشکیل‌دهنده قومیت دیدگاه‌های متفاوتی ارائه کرده‌اند. عواملی همچون سرزمین مشترک، زبان، دین، نژاد، تاریخ و مجموعه‌ای از علایق و پیوندهای فرهنگی، از جمله مؤلفه‌هایی هستند که در تعریف قومیت مورد توجه قرار گرفته‌اند. با این حال، هیچ‌یک از این عناصر به تنهایی نمی‌تواند سازنده مفهوم قومیت باشد و در نتیجه نمی‌توان وطن را صرفاً بر بنیاد یکی از آن‌ها تعریف کرد. حتی اشتراک منافع اقتصادی و موقعیت طبقاتی نیز، با وجود اهمیت فراوان، به تنهایی برای تبیین این مفهوم کفایت نمی‌کند.

در ایران نیز، مفهوم «قومیت» در معنای امروزی آن پدیده‌ای نسبتاً جدید به شمار می‌رود و ریشه شکل‌گیری آن به دوره مشروطه و دگرگونی‌های فکری آن زمان بازمی‌گردد. با این حال، حس همبستگی جمعی در میان ایرانیان سابقه‌ای بسیار طولانی‌تر دارد. این احساس اگرچه در قالب نظریه‌های مدرن ملیت بیان نمی‌شد، اما بر پایه پیوندهای تاریخی، فرهنگی و اجتماعی شکل گرفته بود و در سطوح مختلف جامعه -از محله تا شهر و ولایت- نمایان می‌شد. در نهایت، این سلسله مراتب تعلق اجتماعی در گسترده‌ترین شکل خود به نوعی وطن‌دوستی یا احساس هویت جمعی می‌رسید که در مواجهه با تهدیدها و مهاجمان خارجی در تاریخ ایران به‌وضوح بروز یافته است.

(۱). رجوع شود به NATIONALISM: MYTH AND REALITY BOYD C. SHAFER
۱۹۵۵، U.S.A فصل مربوط به بنیادهای قومیت و فصل تعاریف.

همین نگاه را می‌توان در آثار برخی دیگر از شاعران حماسی نیز مشاهده کرد. برای نمونه، اسدی طوسی در گرشاسپ‌نامه، در پاسخ به نکوهش ایرانیان از سوی چینیان، با لحنی آشکار از برتری ایران سخن می‌گوید:

مزن زشت بیغاره ز ایران زمین
که یک شهر از آن به زماچین و چین
از ایران جز آ زاده هرگز نخاست
خرید از شما بنده هر کس که خواست
ز ما پیشستان نیست بنده کسی
و هست از شما بنده ما را بسی

پس از فردوسی نیز این نوع نگرش به وطن در آثار شماری از شاعران ایرانی ادامه یافت. از جمله فرخی سیستانی که با لحنی آمیخته به غرور ملی می‌گوید:

هیچ کس را در جهان آن زهره نیست
کو سخن راند ز ایران بر زبان
مرغزار ما به شیر آراسته‌ست
بد توان کوشید با شیر ژیان^[۴]

در کنار این جریان، به تدریج برداشت دیگری از مفهوم وطن در فرهنگ ایرانی شکل گرفت که تحت تأثیر آموزه‌های اسلامی بود. اسلام با تأکید بر برابری انسان‌ها و نفی برتری‌های نژادی و قومی، بسیاری از تعصبات قومی را کاهش داد و در عوض، مفهوم گسترده‌تری از تعلق جمعی را بر پایه عضویت در جامعه اسلامی مطرح کرد؛ زمینه‌ای که به شکل‌گیری ایده «وطن اسلامی» انجامید. این نگاه جدید در ادبیات فارسی نیز بازتاب یافت و به‌ویژه از قرن پنجم به بعد در آثار شاعران دیده می‌شود. در دوره‌های بحران سیاسی و حملات نظامی، شاعران از سرزمین اسلام به‌عنوان وطنی مشترک یاد می‌کردند که مورد تهدید قرار گرفته است. در این متون، گاه وطن اسلامی و وطن ایرانی در کنار هم به کار می‌روند یا در هم می‌آمیزند.

ادبیات فارسی را می‌توان آینه‌ای دانست که طی قرن‌ها، احساسات، اندیشه‌ها و تجربه‌های جمعی ایرانیان را در خود منعکس کرده است. مفهوم وطن نیز از جمله مضامینی است که در این آینه جلوه‌های متنوعی یافته و در قالب‌های گوناگون ادبی بازتاب پیدا کرده است. بررسی این بازتاب‌ها نشان می‌دهد که شاعران فارسی‌زبان، بسته به شرایط تاریخی و فکری عصر خویش، برداشت‌های متفاوتی از وطن داشته‌اند و هر یک تصویری خاص از آن ارائه کرده‌اند. نخستین و برجسته‌ترین نمود وطن در ادبیات فارسی را باید در شاهنامه فردوسی جست‌وجو کرد. این اثر سترگ که سراسر آن روایت کشاکش‌ها، پیروزی‌ها و شکست‌های قوم ایرانی در برابر دشمنان و مهاجمان است، سرشار از اشاراتی به ایران، ایرانشهر و سرزمین ایرانیان است. فردوسی در سراسر شاهنامه نه‌تنها روایتگر تاریخ و اسطوره‌های ایران است، بلکه در جایگاه ستایشگر ایران و پاسدار هویت ایرانی نیز ظاهر می‌شود. از همین رو، مفهوم وطن در شاهنامه صرفاً یک محدوده جغرافیایی نیست، بلکه عرصه‌ای است که موجودیت تاریخی و فرهنگی ایرانیان در آن معنا می‌یابد.

از مشهورترین نمونه‌های این نگرش می‌توان به ابیات زیر اشاره کرد:

ز بهر بر و بوم و پیوند خویش
زن و کودک خرد و فرزند خویش
همه سر به سر تن به کشتن دهیم
از آن به که کشور به دشمن دهیم^[۲]

یا:

دریغ است ایران که ویران شود
کنام پلنگان و شیران شود
همه جای جنگی سواران بدی
نشستنگه نامداران بدی^[۳]

(۳). شاهنامه، ج ۴، ابیات، ۱۰۲۷ (۳) شاهنامه، ج ۲، ص ۱۲۸.

(۴). دیوان فرخی سیستانی، صفحات ۲۶۲ و ۲۶۳.

نمونه روشن آن، قصیده انوری درباره حمله غُزها به خراسان است که در آن شاعر هم از ایران و هم از قلمرو اسلام یاد می‌کند:

چون شد از عدلش سرتاسر توران آباد
کی روا دارد ایران را ویران یکسر
بهره‌ای باید از عدل تو ایران را نیز گر
چه ویران شده بیرون ز جهانش مَشْمُر
کشور ایران چون کشور توران چو تراست
از چه محروم است از رأفت تو این کشور؟^[۵]

نزد آن کز حدث نفس طهارت کرده‌ست
خاک آن ملک کلوخی ز پی استنجی‌ست
نزد عاشق گل این خاک نمازی نبود
که نجس کرده پرویز و قباد و کسری‌ست^[۶]

در چنین آثاری، وطن دیگر موضوع اصلی عاطفه و دلبستگی شاعر نیست و ارزش‌های معنوی جای آن را می‌گیرد. در میان متفکران و شاعران مسلمان، یکی از برجسته‌ترین مفسران مفهوم «وطن اسلامی» در دوران معاصر، محمد اقبال لاهوری است. اقبال بر این باور بود که پیوندهای نژادی، قومی و جغرافیایی نباید عامل جدایی مسلمانان از یکدیگر شود و هویت اسلامی را بر هرگونه وابستگی قومی مقدم می‌دانست.^[۷] از همین رو می‌سراید:

نه افغانیم و نه ترک و تتاریم
چمن‌زادیم و از یک شاخساریم
تمیز رنگ و بو بر ما حرام است
که ما پرورده یک نوبهاریم^[۸]

البته بنیان‌های این اندیشه پیش از اقبال، در آثار و فعالیت‌های فکری سیدجمال‌الدین اسدآبادی مطرح شده بود. بسیاری از جریان‌های فکری جهان اسلام در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم، به نحوی از اندیشه‌های او تأثیر پذیرفتند و اقبال نیز در شمار مهم‌ترین چهره‌هایی قرار داشت که این نگرش را در قالب شعر بسط داد. با این همه، اهمیت اقبال تنها در طرح نظری این اندیشه نیست؛ بلکه در قدرت شاعرانه‌ای است که به آن بخشیده است. او از جهان اسلام به مثابه وطنی گسترده و مشترک سخن می‌گوید و این مفهوم را با زبانی سرشار از شور و احساس بیان می‌کند:

در چنین نمونه‌هایی، مرز میان «وطن قومی» و «وطن اسلامی» چندان مشخص نیست و هر دو مفهوم هم‌زمان حضور دارند. این گرایش از عصر غزنویان به تدریج تقویت شد و در دوره سلجوقیان، به دلیل شرایط سیاسی و نیاز حکومت به تقویت مشروعیت، اندیشه‌های فراملی و اسلامی بیشتر مورد توجه قرار گرفت. در نتیجه، بسیاری از مؤلفه‌های هویت قومی و ملی در آثار ادبی این دوره کمرنگ شد و جای خود را تا حد زیادی به هویت اسلامی داد. از این رو، در ادبیات عصر سلجوقی نشانه‌های وطن‌دوستی قومی کاهش یافته و در مقابل، تعلق به جهان اسلام و ارزش‌های دینی برجسته‌تر شده است. این روند را می‌توان مرحله‌ای مهم در تحول مفهوم وطن دانست؛ از مفهومی قومی و سرزمینی به مفهومی گسترده‌تر و مبتنی بر اشتراکات دینی و فرهنگی.

از وطن اسلامی تا وطن عرفانی

در دوره مغول و تیموری، نشانه‌های هویت قومی و احساس تعلق به وطن در معنای نژادی و سرزمینی نسبت به دوره‌های پیشین کمرنگ‌تر شد. در ادبیات این عصر، بازتاب آشکار وطن به مفهوم گسترده قومی و جغرافیایی کمتر دیده می‌شود و توجه شاعران بیش از پیش به مفاهیم دینی، اخلاقی و عرفانی معطوف است. در این دوره، ارزش‌های مرتبط با هویت ملی جایگاه پیشین خود را تا حد زیادی از دست می‌دهند.

(۵). دیوان انوری، چاپ استاد مدرس رضوی. بنگاه ترجمه و نشر کتاب. جلد اول، ص ۲۰۱ (۶). دیوان سیف‌الدین فرغانی، انتشارات دانشگاه تهران، جلد اول، ص ۳۱. (۷). ارغمان پاک، تألیف شیخ محمد اکرام، چاپ سوم، معرفت، تهران ۱۳۳۳، ص ۳۳۰. (۸). همان، ص ۳۳۰.

از حجاز و روم و ایرانیم ما
 شب‌نم یک صبح خندانیم ما
 چون گل صد برگ ما را بو یکی است
 اوست جان این نظام و او یکی است

هر نفس آواز عشق می‌رسد از چپ و راست
 ما به فلک می‌رویم عزم تماشا کراست؟
 ما به فلک بوده‌ایم یار ملک بوده‌ایم
 باز همانجا رویم جمله که آن شهر ماست
 خود ز فلک برتریم وز ملک افزون‌تریم
 زین دو چرا نگذریم، منزل ما کبریاست
 خلق چو مرغابیان زاده ز دریای جان
 کی کند اینجا مقام مرغ کران بحر خاست

در این ابیات، مولانا جهان مادی را منزلگهی موقت می‌داند و وطن حقیقی انسان را عالمی فراتر از قلمرو جسم و ماده معرفی می‌کند. از منظر او، روح آدمی از موطنی متعالی آمده و سرانجام نیز به همان جایگاه بازخواهد گشت. از این رو، دلبستگی مطلق به سرزمین و اقلیم زمینی، در برابر اشتیاق بازگشت به موطن اصلی روح، جایگاه ثانوی می‌یابد. این تلقی تنها به مولانا محدود نیست، بلکه یکی از بنیادهای اصلی جهان‌بینی عرفانی در سنت تصوف ایرانی به شمار می‌رود. نمونه‌ای مشابه از این نگرش را می‌توان در سنت مسیحی نیز مشاهده کرد. در این سنت نیز بارها بر این نکته تأکید شده که موطن حقیقی انسان در عالم روحانی قرار دارد. چنان‌که از آگوستین قدیس نقل شده است که: «آسمان، وطن مشترک تمام مسیحیان بوده است.» این سخن نشان می‌دهد که اندیشهٔ وطن آسمانی یا موطن قدسی، محدود به یک سنت فکری خاص نیست و در فرهنگ‌های دینی گوناگون جلوه‌هایی مشابه یافته است.



مولانا

در کنار این برداشت اسلامی از وطن، تصوف ایرانی نیز تلقی ویژه‌ای از این مفهوم عرضه کرده است. صوفیان غالباً وطن را نه در معنای جغرافیایی و قومی آن، بلکه در معنایی روحانی و ماورایی می‌فهمیدند. آنان بر این باور بودند که انسان در اصل به جهانی فراتر از عالم ماده تعلق دارد و زندگی زمینی تنها اقامتی موقت در این جهان است. از همین رو، وطن حقیقی را عالم روح و موطن نخستین انسان می‌دانستند. در چنین فضایی، حدیث مشهور «حب‌الوطن من الایمان» نیز تفسیری تازه می‌یافت. صوفیان وطن مذکور در این روایت را نه زادبوم و سرزمین مادی، بلکه عالم قدسی و موطن اصلی روح انسان تلقی می‌کردند. این تفسیر در آثار بسیاری از عارفان انعکاس یافته و به یکی از مبانی مهم اندیشهٔ عرفانی تبدیل شده است. مولانا از برجسته‌ترین نمایندگان این نگرش است. او در تفسیر مفهوم وطن می‌گوید:

از دم حب‌الوطن بگذر مه‌ایست
 که وطن آن سوست جان این‌سوی نیست
 گر وطن خواهی گذر ز آن سوی شط
 این حدیث راست را کم خوان غلط

و باز جای دیگر گوید:

همچنین حب‌الوطن باشد درست
 تو وطن بشناس ای خواجه نخست

در این ابیات، وطن حقیقی در جهانی دیگر قرار دارد و انسان تنها زمانی می‌تواند معنای راستین آن را دریابد که از وابستگی‌های مادی فراتر رود. همین اندیشه در غزلیات شمس نیز بارها تکرار شده است:

وطن به مثابه زادبوم

در کنار برداشت‌های قومی، اسلامی و عرفانی از وطن، یکی دیگر از مهم‌ترین جلوه‌های این مفهوم در ادبیات فارسی، وطن به معنای زادگاه و محیط پرورش انسان است. در این معنا، وطن دیگر نه یک واحد سیاسی گسترده و نه موطنی روحانی، بلکه همان شهر، ولایت یا سرزمینی است که فرد در آن رشد یافته و خاطرات و عواطف شخصی او با آن گره خورده است. بخش مهمی از دلنشین‌ترین سروده‌های فارسی درباره وطن، به همین معنا تعلق دارند. در این آثار، آنچه شاعر را به یاد وطن می‌اندازد، بیش از هر چیز تجربه‌های زیسته، خاطرات شخصی، دوستی‌ها، زیبایی‌های طبیعی و آرامش محیط زندگی است. در بررسی این دسته از اشعار، پرسش مهمی مطرح می‌شود: شاعران هنگام یادکرد وطن، بیش از همه به چه چیزی توجه داشته‌اند؟ آیا آنچه عواطف آنان را برمی‌انگیخته جلوه‌های طبیعی و مادی سرزمین بوده است یا عناصر انسانی و معنوی، مانند دوستی، عشق، امنیت و آرامش؟

پاسخ این پرسش را می‌توان در آثار سعدی به‌خوبی مشاهده کرد. برای سعدی، وطن در معنای گسترده سیاسی یا ملی آن موضوع اصلی نیست. آنچه در شعر او جلوه می‌کند، بیش از هر چیز شیراز و اقلیم فارس است؛ سرزمینی که با خاطرات، دلبستگی‌های عاطفی و تجربه‌های شخصی شاعر پیوند خورده است. سعدی بارها از سفرهای خود سخن می‌گوید و از شهرها و سرزمین‌های گوناگون یاد می‌کند، اما در نهایت جاذبه شیراز او را از ترک زادگاه بازمی‌دارد:

دست از دامنم نمی‌دارد
خاک شیراز و آب رکناباد^(۱)

در نگاه سعدی، شیراز تنها یک شهر نیست؛ نمادی از آسایش، اعتدال و امنیت اجتماعی است. او بارها آرامش این سرزمین را در برابر آشوب‌ها و ناآرامی‌های دیگر مناطق قرار می‌دهد و آن را از ویژگی‌های دیرینه فارس می‌شمارد:

پیش از مولانا نیز شهاب‌الدین سهروردی این برداشت عرفانی از وطن را به‌صراحت مطرح کرده بود. وی در آثار خود، به‌ویژه در کلمات ذوقیه، حدیث «حب‌الوطن من الایمان» را ناظر به بازگشت روح به عالم علوی می‌داند و وطن را نه شهر و دیار زمینی، بلکه جایگاه نخستین روح تفسیر می‌کند. او در این باره می‌نویسد:

«بدانید ای برادران تجرید! که خدایتان به روشنایی توحید تأیید کند! فایده تجرید، سرعت بازگشت به وطن اصلی و اتصال به عالم علوی است و معنای سخن حضرت رسول علیه‌الصلوة والسلام که گفت: «حب‌الوطن من الایمان» اشارت به این معنی است و نیز معنی سخن خدای تعالی در کلام مجید: «ای نفس آرام گرفته! به سوی پروردگار خویش بازگرد در حالت خشنودی و خرسندی»؛ زیرا رجوع مقتضی آنست که در گذشته در جایی حضور بهم‌رسیده باشد تا بدانجا باز گردد و به کسی که مصر را ندیده نمی‌گویند به مصر بازگرد و زنه‌ار تا از وطن، دمشق و بغداد ... فهم نکنی که این دو از دنیایند...»^(۹)

بدین ترتیب، در سنت عرفانی فارسی مفهوم وطن از محدوده سرزمین، قوم و جغرافیا فراتر می‌رود و به مرتبه‌ای معنوی ارتقا می‌یابد. در این تلقی، وطن نه خاک و مرز، بلکه حقیقتی روحانی است که انسان در ژرف‌ترین لایه‌های وجود خود همواره در طلب بازگشت به آن به سر می‌برد. از این منظر، عشق به وطن چیزی جز اشتیاق روح برای پیوستن دوباره به اصل خویش نیست و همین معنا سبب شده است که مفهوم وطن در ادبیات عرفانی فارسی صورتی کاملاً متفاوت از برداشت‌های قومی، تاریخی یا سیاسی پیدا کند.

(۹). شهاب‌الدین سهروردی، کلمات ذوقیه، در مجموعه آثار فارسی شیخ اشراق، ص ۴۶۳.

(۱۰). کلیات سعدی، چاپ دکتر مظاهر مصفا، ص ۴۰۹.

خوشا شیراز و وضع بی مثالش
خداوندانگه دار از زوالش^[۱۲]

در پارس که تا بوده ست از ولوله آسوده ست
بیم است که برخیزد از حسن تو غوغایی^[۱۱]

در برخی دیگر از غزل‌ها نیز شیراز در نگاه حافظ به کانون زیبایی و طراوت تبدیل می‌شود؛ چنان که آب رکناباد را با آب حیات مقایسه می‌کند^[۱۳] و شهر خویش را معدن حسن و سرچشمه زیبایی می‌خواند.^[۱۴]

بدین‌سان، در شعر سعدی و حافظ وطن نه در معنای سیاسی و قومی آن، بلکه به عنوان زادگاه و محیط زیست شاعر جلوه می‌کند. در این تلقی، عناصر طبیعی، خاطرات فردی، آرامش اجتماعی و پیوندهای عاطفی در کنار یکدیگر قرار می‌گیرند؛ تصویری انسانی و ملموس از وطن پدید می‌آورند؛ تصویری که یکی از ماندگارترین جلوه‌های مفهوم وطن در ادبیات فارسی را شکل داده است.

از خلال آثار سعدی می‌توان دریافت که پیوند او با شیراز صرفاً ناشی از زیبایی‌های طبیعی نیست. اگرچه باغ‌ها، آب‌وهوا و جلوه‌های دل‌انگیز این شهر در شعر او حضوری پررنگ دارند، اما آنچه بیش از همه اهمیت می‌یابد، احساس آرامش و تعلقی است که شاعر نسبت به زادگاه خویش دارد. در سراسر دیوان سعدی، عشق به شیراز حضوری مداوم دارد. با این همه، تأثیرگذارترین جلوه‌های این دلبستگی را باید در اشعار غربت او جست‌وجو کرد؛ جایی که شاعر دور از زادگاه، با شوق دیدار یار و دیار از شیراز یاد می‌کند:

خوشا سپیده‌دمی باشد آنکه بینم باز
رسیده بر سر الله اکبر شیراز
بدیده بار دگر آن بهشت روی زمین
که بار ایمنی آرد نه جور قحط و نیاز
نه لایق ظلمات است بالله این اقلیم
که تختگاه سلیمان بُدست و حضرت راز



سعدی

در این ابیات، وطن بیش از آنکه یک موقعیت جغرافیایی باشد، خاطره‌ای عاطفی و مأمنی روح است که شاعر در غربت آرزوی بازگشت به آن را د دل می‌پرورد.

اکنون اگر به سراغ حافظ برویم با برداشتی نزدیک اما نه کاملاً یکسان روبه‌رو خواهیم شد. در شعر حافظ نه وطن عمدتاً در قالب شیراز و گاه در معنای گسترده فارس جلوه می‌کند. با این حال، تفاوت روحیه سبک زندگی او با سعدی موجب شده است که مسد وطن در شعرش حضوری محدودتر داشته باشد حافظ برخلاف سعدی چندان اهل سفر نبود و تجربه غربت طولانی را کمتر از سر گذراند؛ از همین رو، حسرت بازگشت به وطن و ستایش مکرر آن نیز در آثارش کمتر دیده می‌شود. با این همه، هر جا که از شیراز سخن می‌گوید، شور و دلبستگی عمیق خود را به زادگاهش آشکار می‌سازد:

(۱۱). همان، ۵۷۱. (۱۲). دیوان حافظ، چاپ غنی و قزوینی، ص ۱۸۹.
(۱۳). همان، ۲۹. (۱۴). همان، ۲۳۲.

تحولات مفهوم وطن در عصر مشروطه

دوران مشروطه را می‌توان مهم‌ترین مقطع در احیای مفهوم وطن به معنای قومی، تاریخی و جغرافیایی آن در ادبیات فارسی دانست. در این دوره، وطن به یکی از بنیادی‌ترین مضامین شعر تبدیل شد و شاعران، متناسب با گرایش‌های فکری و سیاسی خود، از زوایای مختلف به آن پرداختند. شاعران این عصر، هر یک با زبانی ویژه و نگاهی متفاوت، از گذشته تاریخی، مرزهای جغرافیایی، شکوه فرهنگی و سرنوشت سیاسی ایران سخن گفته‌اند. با وجود اشتراک آنان در توجه به مسئله وطن، می‌توان دست‌کم دو جریان اصلی را در میان شاعران این دوره تشخیص داد.^[۱۵]

نخست، جریان شاعرانی که وطن ایرانی را در پیوند با هویت اسلامی و گاه شیعی آن می‌نگریستند. در آثار شاعرانی چون ادیب‌الممالک فراهانی و سیداشرف‌الدین گیلانی این نگرش به‌وضوح دیده می‌شود. در این تلقی، ایران و اسلام نه در تقابل با یکدیگر، بلکه در امتداد هم قرار دارند و هویت ملی با هویت دینی پیوندی ناگسستنی می‌یابد. در برابر این جریان، گروهی از شاعران تحت تأثیر اندیشه‌های جدید اروپایی، وطن را مستقل از مؤلفه‌های دینی و بیشتر بر بنیاد عناصر تاریخی، فرهنگی و سرزمینی تعریف می‌کردند.^[۱۶] این نگرش را می‌توان در آثار شاعرانی چون عارف قزوینی^[۱۷] و میرزاده عشقی^[۱۸] مشاهده کرد؛ شاعرانی که وطن را بیش از هر چیز به عنوان یک موجودیت ملی و تاریخی مورد توجه قرار می‌دادند. در کنار این دو گرایش، دیدگاه‌های متفاوت دیگری نیز وجود داشت. برای نمونه، ایرج میرزا با نگاهی انتقادی و تا حدی جهان‌وطنی، مفهوم وطن را چندان جدی نمی‌گیرد و می‌گوید:

فتنه‌ها در سر دین و وطن است
این دو لفظ است که اصل فتن است
صحبت دین و وطن یعنی چه؟
دین تو موطن من یعنی چه؟
همه عالم همه کس را وطن است
همه جا موطن هر مرد و زن است^[۱۹]

این دیدگاه را می‌توان در نقطه مقابل نگرش شاعرانی چون فرخی یزدی قرار داد که وطن را ارزشی مقدس و شایسته فداکاری می‌دانستند:

ای خاک مقدس که بود نام تو ایران
فاسد بود آن خون که به راه تو نریزد^[۲۰]

چنین تفاوت‌هایی نشان می‌دهد که مسئله وطن در عصر مشروطه نه یک مفهوم ثابت، بلکه موضوعی زنده و محل مناقشه فکری میان شاعران و روشنفکران بوده است.

در میان شاعران این دوره، ملک‌الشعرای بهار جایگاهی ممتاز دارد. اگر بخواهیم مهم‌ترین محورهای اندیشه شعری او را برشماریم، بی‌تردید دو مفهوم «وطن» و «آزادی» در صدر قرار خواهند گرفت. بهار نه کاملاً در چهارچوب ناسیونالیسم باستان‌گرایانه قرار می‌گیرد و نه صرفاً به هویت اسلامی نظر دارد؛ بلکه می‌کوشد هر دو لایه تاریخی ایران را در کنار یکدیگر ببیند. ایران مورد نظر او از مرزهای زمان حال فراتر می‌رود و گذشته‌ای اسطوره‌ای و تاریخی را دربرمی‌گیرد. در نگاه او، وطن تاریخی ایران از روزگار اساطیر آغاز می‌شود و قلمرو فرهنگی آن بسیار گسترده‌تر از مرزهای سیاسی معاصر است.

(۱۵). به مقاله «وطن در شعر مشروطه» نوشته ناصر نیکو بخت و غلامعلی زارع مراجعه کنید.

(۱۶). به مقاله «تحلیل مفهوم وطن در شعر و اندیشه میرزاده عشقی» نوشته مینو بی‌طرفان و میلاد شمعی مراجعه کنید. (۱۷). دیوان عارف، چاپ پنجم امیرکبیر، ۱۳۴۷، ص ۲۶۲. (۱۸). دیوان عشقی، چاپ علمی، ۱۳۳۲، ص ۸۲. (۱۹). دیوان ایرج میرزا، به کوشش دکتر محمدجعفر محبوب، تهران، نشر اندیشه، ص ۱۲۷. (۲۰). دیوان فرخی یزدی، چاپ سوم، ص ۲۶۲.

بهار در بازنمایی تاریخ ایران غالباً بر لحظات اقتدار، شکوه و پیروزی تأکید می‌کند و کمتر به شکست‌ها و دوران‌های انحطاط می‌پردازد. این ویژگی را می‌توان در بسیاری از اشعار تاریخی او مشاهده کرد. برای نمونه می‌گوید:

زان پس که ز اسکندر و اخلاف لعینش
یک قرن کشیدیم بلایا و محن را
ناگه وزش خشم ده‌قاین خراسان
از باغ وطن کرد برون زاغ و زغن را^[۲۱]

در این نگرش، وطن نه صرفاً یک واحد جغرافیایی، بلکه استمرار تاریخی و فرهنگی ملتی است که از دل فراز و فرودهای بسیار گذشته و همچنان هویت خود را حفظ کرده است.

نکته دیگری که در بررسی مفهوم وطن شایان توجه است، سابقه دیرین برخی تعبیرهای رایج درباره آن است. برای مثال، تصور «مادر بودن وطن» که امروزه تعبیری آشنا به نظر می‌رسد، پیشینه‌ای کهن دارد. در منابع قدیم عبارتی آمده است با این مضمون که:

«الوطن الام الثانیه»^[۲۲]

یعنی وطن، دومین مادر انسان است.

این تعبیر نشان می‌دهد که پیوند عاطفی با زادبوم و سرزمین، از دیرباز در فرهنگ‌های مختلف مورد توجه بوده است. در ادبیات عرب نیز مفهوم «الحنین الی الاوطان» یا اشتیاق به وطن، سابقه‌ای طولانی دارد؛ هرچند در بسیاری از موارد، مقصود از وطن همان زادگاه و محل رشد و زندگی فرد بوده است، نه مفهوم گسترده ملی و سیاسی آن.

در بسیاری از متون کهن، هنگامی که از وطن، ولایت یا مملکت سخن به میان می‌آید، موضوع اصلی نه دلتنگی برای زادگاه، بلکه نگرانی نسبت به اوضاع اجتماعی و سیاسی آن است. در این موارد، شاعر از درون جامعه به مسائل پیرامون خود می‌نگرد و وطن را به عنوان عرصه‌ای برای اصلاح و سامان اجتماعی

مورد توجه قرار می‌دهد. نمونه روشن این نگرش را می‌توان در اشعار مسعود سعد سلمان مشاهده کرد. او که خود درگیر کشاکش‌های سیاسی زمانه بود و سال‌هایی از عمرش را در زندان گذراند، با حسرت از نابسامانی اوضاع اجتماعی سخن می‌گوید:

هیچ کس را غم «ولایت» نیست
کار اسلام را رعایت نیست
کارهای فساد را امروز
حد و اندازه‌ای و غایت نیست
می‌کنند این و هیچ مفسد را
بر چنین کارها نکایت نیست
چه شد آخر نمائد مرد و سلاح
علم و طبل نی و رایت نیست؟
لشکری نیست کار دیده به جنگ
کارفرمای با کفایت نیست^[۲۳]

در اینجا وطن نه خاطره‌ای شخصی و نه مفهومی عرفانی، بلکه جامعه‌ای است که شاعر نسبت به سرنوشت آن احساس مسئولیت می‌کند.

نتیجه‌گیری

بررسی سیر تحول مفهوم وطن در شعر فارسی نشان می‌دهد که این مفهوم در طول تاریخ ادبیات ایران همواره تابعی از شرایط فکری، فرهنگی و اجتماعی هر دوره بوده و هیچ‌گاه به معنایی ثابت و یکسان محدود نمانده است. شاعران فارسی‌زبان، متناسب با نیازها و دغدغه‌های زمانه خود، برداشت‌های متفاوتی از وطن ارائه کرده‌اند و بدین‌سان لایه‌های گوناگون هویت ایرانی را در آثار خویش بازتاب داده‌اند. در متون حماسی، به‌ویژه شاهنامه فردوسی، وطن جلوه‌ای قومی، تاریخی و سرزمینی دارد و با حفظ موجودیت ایران و دفاع از هویت ایرانی پیوند می‌یابد.

(۲۱). دیوان بهار، جلد اول، ص ۷۷۶. (۲۲). قابوسنامه، چاپ بنگاه ترجمه و نشر کتاب، به تصحیح دکتر غلامحسین یوسفی، ص ۶۳. (۲۳). دیوان مسعود سعد سلمان، ص ۵۹.

پس از گسترش فرهنگ اسلامی، مفهوم وطن در بسیاری از آثار ادبی از مرزهای قومی فراتر می‌رود و در قالب وطن اسلامی و تعلق به جامعه مسلمانان بازتعریف می‌شود. در ادامه، عارفان و صوفیان با نگرشی معنوی، وطن را موطن اصلی روح و عالم قدس تلقی می‌کنند و بدین ترتیب، مفهومی فراتاریخی و فراسرزمینی از آن ارائه می‌دهند. در کنار این نگرش‌ها، وطن به معنای زادگاه و محیط زندگی نیز در آثار شاعرانی چون سعدی و حافظ حضوری پررنگ می‌یابد و با عناصر عاطفی، طبیعی و اجتماعی درهم می‌آمیزد. سرانجام در عصر مشروطه، تحت تأثیر تحولات سیاسی و آشنایی با اندیشه‌های جدید، مفهوم وطن وارد مرحله‌ای تازه می‌شود و به یکی از ارکان هویت ملی جدید ایرانیان تبدیل می‌گردد. بنابراین می‌توان گفت تاریخ تحول مفهوم وطن در شعر فارسی، در حقیقت بازتابی از تاریخ تحول اندیشه هویتی ایرانیان است؛ اندیشه‌ای که در گذر زمان از قلمرو قوم و سرزمین آغاز می‌شود، از مراحل دینی و عرفانی عبور می‌کند و در نهایت به مفهوم مدرن ملت و وطن ملی می‌رسد. این تنوع معنایی نشان می‌دهد که ادبیات فارسی نه تنها حافظ میراث فرهنگی ایران، بلکه یکی از مهم‌ترین عرصه‌های بازآفرینی و بازتعریف مفهوم وطن در طول تاریخ بوده است.



منابع

- ۱- اقبال لاهوری، محمد (۱۳۸۴). کلیات اقبال لاهوری. به کوشش عبدالله اکبریان‌راد. تهران: الهام.
- ۲- اکرام، شیخ محمد (۱۳۳۳). ارمغان پاک. چاپ سوم. تهران: معرفت.
- ۳- انوری ابیوردی، اوحالدین محمد (۱۳۳۷). دیوان انوری. تصحیح محمدتقی مدرس رضوی. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- ۴- ایرج میرزا، جلال الممالک (۱۳۴۲). دیوان ایرج میرزا. به اهتمام محمدجعفر محبوب. تهران: اندیشه.
- ۵- بهار، محمدتقی ملک الشعرا (۱۳۶۸). دیوان اشعار. به کوشش مهرداد بهار. تهران: توس.
- ۶- حافظ شیرازی، شمس‌الدین محمد (۱۳۲۰). دیوان حافظ. تصحیح محمد قزوینی و قاسم غنی. تهران: زوآر.
- ۷- سعدی شیرازی، مصلح‌الدین (۱۳۳۹). کلیات سعدی. به کوشش مظاهر مصفا. تهران: روزنه.
- ۸- سهروردی، شهاب‌الدین یحیی (۱۳۴۸). کلمات ذوقیه. (در مجموعه مصنفات شیخ اشراق). ج ۳: مجموعه آثار فارسی. تصحیح سید حسین نصر. تهران: انستیتوی فرانسوی روش‌های علمی.
- ۹- شمع، میلاد و بی‌طرفان، مینو (۱۳۹۳). «تحلیل مفهوم وطن در شعر و اندیشه میرزاده عشقی». فصلنامه شعرپژوهی (بوستان ادب). دوره ۶، شماره ۱.
- ۱۰- عارف قزوینی، ابوالقاسم (۱۳۸۹). دیوان اشعار. به کوشش مهدی نورمحمدی. تهران: سخن.
- ۱۱- عنصرالمعالی، کیکاووس بن اسکندر (۱۳۴۵). قابوس‌نامه. تصحیح غلامحسین یوسفی. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- ۱۲- فرخی یزدی، محمد (۱۳۹۴). مجموعه اشعار. تدوین مهدی اخوت و م. ع. سپانلو. تهران: نگاه.
- ۱۳- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۶۰). شاهنامه. تصحیح پژوهشگران بنیاد شرق‌شناسی فرهنگستان علوم شوروی. مسکو: فرهنگستان علوم شوروی.
- ۱۴- فرغانی، سیف‌الدین محمد (۱۳۴۴). دیوان سیف‌الدین فرغانی. به اهتمام ذبیح‌الله صفا. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- ۱۵- مولانا، جلال‌الدین محمد بلخی (۱۳۸۸). شرح جامع مثنوی معنوی. شرح کریم زمانی. تهران: اطلاعات.
- ۱۶- میرزاده عشقی، محمدرضا (۱۳۵۷). کلیات مصور عشقی. به کوشش علی‌اکبر مشیر سلیمی. چاپ جدید. تهران: جاویدان.
- ۱۷- نیکوبخت، ناصر و زارع، غلامعلی (۱۳۸۵). «وطن در شعر مشروطه». نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تربیت مدرس. سال ۱۴، شماره ۵۴ و ۵۵، صص ۱۳۱-۱۴۹.
- 18- Shafer, Boyd C. (۱۹۵۵). Nationalism: Myth and Reality. New York: Harcourt, Brace & World.